

انسان در جهان بینی حافظ

دکتر تقی پورنامداریان *

رایزنی فرهنگی ج.ا.ا. ایران در یونان با همکاری مراکز و مؤسسات آتن، سالانه همایش‌هایی بر محور ادبیات تطبیقی ایران و یونان یا فلسفه اسلامی در آتن برگزار می‌کند. در فروردین ماه ۸۴ نیز با همکاری انستیتوی گوته در آتن و شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی همایش حافظ، گوته و سیکلیانوس برگزار شد. استادان دکتر تقی پورنامداریان و دکتر محمود حدادی از طرف شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی جهت سخنرانی در این همایش به یونان اعزام شدند. آنچه در پی می‌آید مجموعه سخنرانی‌های ایراد شده توسط استادان ایرانی و یونانی است که پس از بازنگری و ویراستاری در اختیار شما قرار می‌گیرد.

شمس‌الدین محمد، متخلص به حافظ، مشهورترین شاعر زبان فارسی است. شاید کمتر شاعری را بتوان در سراسر جهان سراغ گرفت که مانند حافظ در طول بیش از شش قرن در میان هموطنانش، چه خاص و چه عام، به اندازه او شهرت و محبوبیت داشته باشد؛ حتی امروزه که پسند بسیاری از مردم و روشنفکران و ادیبان نسبت به

شعر تغییر کرده و مضامین و قالب‌های کهن شعر، طراوت و سرزندگی خود را از دست داده، باز هم ذره‌ای از شهرت و محبوبیت حافظ در میان مردم عادی و محققان و هنرمندان کم نشده است.

از شرح احوال این شاعر بزرگ قرن هشتم هجری متأسفانه چندان اطلاع موثقی نداریم. آنچه می‌شود از دیوان شعر او و از خلال اشارات شاعرانه‌اش دریافت، چندان نیست که بتوان تصویری کم و بیش روشن از شیوهٔ زیستن او در شیراز پر آشوب قرن هشتم به دست آورد. قالب غزل که شعر غنایی او در آن ریخته شده است، به سبب ایجاز و ابهام این قسم از شعر، تصویری مبهم و غیر قابل اعتماد از زندگی او در اختیار ما می‌گذارد.

غزل، قالب بیان عشق و احساسات عاشقانه و احوال عاطفی عاشق و خلق و خوی و زیبایی معشوق است و اندیشه‌های دینی، عرفانی، اخلاقی، اجتماعی و انتقادی شاعر در خلال همین احوال و اوصاف عاشقانه و به مقتضای حالات روحی اوست که اشاره‌وار در این قالب، به خصوص در غزل‌های حافظ مطرح می‌شود. شاید کمتر شاعری به اندازهٔ حافظ از عشق و شراب و معشوق سخن گفته باشد، اما مضامین زمینی و دنیوی و آسمانی و عرفانی حاصل از این معانی، چنان در غزل‌های او به هم آمیخته که قرن‌هایی از معضلات مورد تحقیق این است که آیا حافظ اهل شراب و معشوق و لذایذ دنیوی بوده است، یا تمام این کلمات و مطالب، همان‌طور که در غزل‌های عرفانی، دارای معنی مجازی و سمبلیک است، به احوال و اندیشه‌های عرفانی اشاره دارد؟

وجود ابهام در زبان حافظ و مهم‌تر از آن مجهول بودن شخصیت و احوال و رفتار او، از عوامل مهم اختلاف‌نظر دربارهٔ عرفانی یا غیر عرفانی بودن اشعار اوست؛ اما همین دوگانگی ابهام‌انگیز شخصیت و احوال و اندیشه‌های حافظ، خود یکی از عوامل اصلی علاقه و توجه عارف و عامی به شعر اوست، زیرا هر دو گروه تصویر خود را در آینهٔ شعر او می‌بینند.

در میان غزل‌های حافظ غزل‌هایی هست که در آنها با اطمینان می‌توان هم عشق آسمانی و هم اندیشه و احوال و تجارب عرفانی را ملاحظه کرد و نیز غزل‌هایی هست که با اطمینان می‌توان گفت از عشق و شراب و لذت‌های دنیوی سخن می‌گوید و هیچ ارتباطی با عرفان و احوال و تجارب عرفانی ندارد و بسیاری غزل‌های دیگر هم هست که خواننده را در میان مضامین زمینی و آسمانی سرگردان می‌کند و نمی‌توان گفت در آنها سخن از عشق عرفانی و روحانی در میان است و یا عشق زمینی و مجازی.

این دوگانگی اندیشه و رفتار که می‌توان در فضای حاکم بر عصر حافظ و شهر شیراز و فرهنگ غالب آن جامعه یکی را پسندیده و دیگری را نکوهیده دانست، در تقسیم مردم به دو گروه در جهان شعر حافظ که انعکاس جهان بیرون از جهان شعر اوست نیز ملاحظه می‌شود.

به نظر می‌رسد که از نظر حافظ دو گروه مردم در جامعه‌ای که حافظ زندگی می‌کند، در مقابل هم قرار دارند:

گروه اول کسانی که مدعی دینداری‌اند و غالباً دارای مال و جاه و احترام در میان مردم‌اند مانند: شیخ، مفتی، قاضی، محتسب، زاهد، صوفی، پیر، واعظ.

گروه دوم کسانی هستند که نه مال و مقامی دارند و نه آبرویی، اینان مدعی دینداری نیستند و غالباً نسبت به رعایت موازین شرع بی‌اعتنا هستند و به همین سبب نه انتظار احترام و خوشنامی در میان مردم دارند و نه به دنبال کسب احترام و خوشنامی‌اند مانند: رند، شرب‌خوار، قلاش، قلندر، خراباتی، شاهد باز و می‌فروش، این گروه دوم که آماج سرزنش و ملامت خلق و گروه اول‌اند، به ظاهر رفتار و اخلاقی ناپسند و برخلاف گروه اول دارند. در جهان خارج، یعنی جامعه عصر حافظ، مثل جوامع دیگر به طور طبیعی گروه اول دارای مال و جاه و احترام‌اند و گروه دوم بدنام و مطرود و غالباً مورد ملامت و سرزنش گروه اول‌اند؛ اما در جهان شعر حافظ این وضع معکوس می‌شود. گروه اول دیندارنمایان، بدون استثنا اهل ریا و تزویر و تظاهر شمرده می‌شوند و گروه دوم پاک دل و صادق و آزاده و بی‌ریا به حساب می‌آیند. در جهان شعر حافظ در حالی که تمامی پیران و مشایخ و دین‌فروشان متهم به تظاهر و ریاکاری می‌شوند، تنها یک مرد مورد ستایش و قبول حافظ است و آن پیری است که با شراب و شاهد پیوند دارد و برخلاف همه پیران و مشایخ مدعی دینداری و صاحب مقام، نه مدعی دینداری است و نه خوشنام و صاحب جاه و احترام.

حافظ از این پیر محبوب خود با عناوین پیر می‌فروش، پیر میکده، پیر خرابات و از همه مشهورتر پیر مغان یاد می‌کند. این ترکیبات، ترکیباتی متناقض‌نماست. در فرهنگ ایرانی و اسلامی ما، چنین ترکیباتی، مصداقی خارجی در عالم واقع ندارد. زیرا نمی‌شود شیخ یا پیر که مظهر دیانت و وارسته از تعلقات و لذات دنیوی است، شراب‌خوار یا شراب‌فروش یا مغ باشد که در مذهب او نوشیدن شراب منعی ندارد. اگرچه چنین ترکیب‌هایی در شعر عرفانی فارسی سابقه دارد؛ اما غالباً شهرت شاعر به

عنوان یک عارف سبب می‌شود که مخاطبان و خوانندگان شعر، این ترکیبات را بر معنی حقیقی کلمه حمل نکنند و آن را به معنایی در جهت معارف عرفانی تعبیر کنند. برجسته‌ترین فلسفه پیر مغان - که در جهان واقعی عصر حافظ وجود ندارد و تنها در جهان شعر اوست - اعتراف به عیب خود و پرهیز از عیب‌جویی از دیگران است. به همین سبب وقتی حافظ از پیر مغان یا پیر می‌کده راه نجات و رستگاری انسان را می‌پرسد، پیر می‌کده از یک طرف جام می‌را به دست می‌گیرد تا عیب خود را نشان دهد و از طرف دیگر، به زبان می‌گوید: باید از عیب‌جویی از دیگران پرهیز کرد و عیب دیگران را آشکار نکرد. به پیر می‌کده گفتم که چیست راه نجات

گرفت جام می و گفت عیب پوشیدن

باید توجه داشت که کلمه شراب و مترادفات آن در جهان شعر حافظ، تنها به معنی شراب انگوری و مسکر و مست کننده نیست و بی‌تردید حافظ نمی‌خواهد شراب‌خواری را سفارش کند، بلکه شراب جدا از معانی دیگر، نماینده و مظهر هر عیبی است که دین‌فروشان عصر از هر دست آن را بهانه عیب‌جویی از مردم و در عین حال پاک‌نمایی خود از هر نقص و ضعف انسانی می‌کنند.

حافظ چنان که از تخلص شعری او برمی‌آید و نیز اشاراتی که در شعر خود دارد، حافظ قرآن، کتاب مقدس و آسمانی مسلمانان است و در اسلام و ایمان او در میان جامعه‌ای که زندگی می‌کند، شکی نیست، چون بسیار بعید است کسی که پرورشی اسلامی دارد و با قرآن در حد بسیار وسیعی انس و آشنایی دارد، رفتاری خلاف موازین شرع در میان مردمی که او را حافظ قرآن می‌شناسند، داشته باشد. آنچه حافظ درباره شراب و شراب‌خواری و پیر مغان می‌گوید، تنها در جهان شعر او می‌گذرد و بهانه‌ای است تا از طریق طرح طرفدارانه آنها بتواند سلاح عیب‌جویی ریاکاران را کُند کند و در صورت امکان از دست آنها بگیرد.

انتقاد حافظ از گروه دین‌فروشان عصر خود که شاهان و قدرتمندان زمانه نیز برای زورگویی و تسلط بر مردم تحت نفوذ آنان‌اند و یا می‌نمایند که با آنان هم عقیده‌اند، براساس تفسیر و تعبیر وی از انسان در قلمرو دیانت اسلام و کتاب آسمانی قرآن استوار است. این تفسیر و تعبیر که در خلال شعر حافظ نهفته است و گه‌گاه از طریق اشارت‌های شاعرانه خودنمایی می‌کند، نه تنها از نظرگاه قرآن پذیرفتنی است، بلکه با طبیعت و سرشت انسان که هر کس از طریق تجربه‌های شخصی می‌تواند آن را دریابد

نیز سازگار می‌نماید و منطق زبان شاعرانه نیز تأثیرپذیری و قبول آن را آسان‌تر می‌سازد. حافظ بر اساس خلقت انسان در قرآن، انسان را موجودی میان فرشته و حیوان می‌داند. انسان نه، تنها فرشته است که از هر تمایل مادی و حیوانی برکنار باشد و نه، تنها حیوان است که غرق در مشتیهات جسمانی و نفسانی باشد و جز خورد و شهوت کاری نداشته باشد، بنابراین انسان موجودی است که در برزخ میان فرشته و حیوان قرار دارد و نهاد او سرشته از خوبی و بدی است. به دلیل همین ثنویت در هستی انسان است که از یک طرف مسجود فرشتگان می‌شود و خداوند به فرشتگان امر می‌کند تا او را سجده کنند و از طرف دیگر وقتی خداوند به حضرت آدم فرمان می‌دهد که از گندم یا میوه درخت ممنوعه نخورد، نافرمانی می‌کند و نمی‌تواند مقابل میل نفسانی خود مقاومت کند، در نتیجه با



خوردن گندم و سربچی از امر خداوند، مرتکب گناه می‌گردد و از بهشت رانده می‌شود. چنان که از داستان خلقت آدم در قرآن کریم می‌توان دریافت، خداوند آدم را به گونه‌ای می‌آفریند که هم قدرت و استعداد اطاعت و انجام ثواب دارد و هم قدرت و استعداد ارتکاب گناه.

حافظ نه منکر دین است و نه مخالف دینداری و دینداران حقیقی؛ اما دشمن دینداری ناشی از ریا و دشمن همه دین فروشانی است که دین را دستمایه منافع دنیوی خویش می‌کنند و از راه عیب جویی و تحقیر دیگران برای خود کسب قدر و اعتبار در میان خلق می‌کنند و لاف از پاکی و بی‌گناهی می‌زنند.

از همین نظرگاه است که او در جهان شعر خویش حتی می‌خواهد توام با صداقت را بر دینداری توام با تزویر ترجیح می‌دهد:

حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش ولی

دام تزویر نکن چون دگران قرآن را

می خور که شیخ و واعظ و مفتی و محتسب

چون نیک بنگری همه تزویر می کنند
و برای آنکه او را در مقام حافظ قرآن در شمار دین فروشان ریاکار و بیگانه با
صداقت و ایمان قرار ندهند، در جهان شعر خود بر شراب خواری و شاهدبازی و
نظربازی و رندی و عاشقی اصرار می ورزد و به صراحت خود را در ردیف گروه دوم
شخصیت های جهان شعر خود - که همه در معنی قرار دادی کلمات، اهل فسق و
فجورند - قرار می دهد تا دامن خود را از آلائش ریا و تزویر دور نگه دارد:

عاشق و رند و نظربازم و می گویم فاش

تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام

جام می گیرم و از اهل ریا دور شوم

یعنی از خلق جهان پاکدلی بگزینم

حافظ با پناه بردن به جهان شعر خویش، از اسارت زیستن در جهان واقعی سرشار
از دروغ و ریا آزاد می شود و ضمن آنکه پشت و باطن جهان ظاهر را تصویر می کند،
مجال پیدا می کند تا از تمام کسانی که ارزش های فرهنگی را دست مایه وصل به امیال
شخصی خود کرده اند، انتقاد کند و آنچه را که در جهان واقعی عصر خود به سبب اقتدار
اهل ریا نمی تواند بگوید، در جهان شعر خود، با شجاعت و بی پرده باز گوید. در جهان
شعر حافظ، برخلاف جهان ظاهر و واقعی، شیخ و فقیه و محتسب و قاضی و فقیه و
واعظ، همان کارهایی را می کنند که رند و می خواره و عاشق را از آن منع می کنند.

انتقاد حافظ از گروه به ظاهر دیندار، ناشی از مخالفت او با دیانت نیست، بلکه ناشی
از اعتقاد به راست کیشی و دین داری حقیقی است. مخالفت و انتقاد او از گروهی که
دین و قرآن را ملعبه هوا و هوس های دنیایی خود کرده اند، دفاع از دیانتی است که در
ورای بیم دادن و تهدید گناهکاران به آتش دوزخ، سراسر لطف و مهربانی است، چنان
که گویی این بیم و امید نسبت به عاقبت کار نیز ناشی از مهر و شفقت خدا به خلق است
تا مردم در این جهان هم به راحتی و آسایش در کنار هم زندگی کنند.

حافظ با دلایلی که در عمق ریشه در اعتماد مذهبی دارد، این عیب جویی
دین مداران را از خلق، نکوهش و به کنایه به آنان گوشزد می کند که امر و نهی آنان به
خلق، ناشی از اعتقاد و دینداری راستین آنان نیست، بلکه ناشی از دنیا دوستی آنان
است و در ورای این عیب جویی نیت خیری نیست:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت

که گناه دگران بر تو نخواهد نوشت

از مجموع سخنان حافظ می توان دریافت که اساس خرده گیری و عیب جویی از دیگران ناشی از عدم عشق و محبت به خالق و مخلوق است. نظام دینی حاکم و مورد اعتقاد جامعه عصر حافظ که متأثر از مذهب اشعری است، ظهور بعضی رفتارها را از جانب معتقدان دین بر نمی تابد هر چند به ظاهر مقبول و پسندیده می نماید. قبول علم بی نهایت خداوند از یک طرف و مختار نبودن انسان در افعال خود از طرف دیگر، اسیر بودن خلق را در جبر موقعیتی که گرفتار آن هستند به خواست و مشیت الهی مربوط می کند. اعتقاد به این نظرگاه که اعتقاد غالب مردم و به خصوص کسانی است که ادعای آگاهی از اصول و موازین مذهبی دارند، لزوماً جایی برای تحقیر و عیب جویی از اقشار پست و لاابالی جامعه و خودبینی دینداران و صاحبان جاه و مقام و به ظاهر صالح باقی نمی گذارد؛ زیرا در نهایت نسبت هر عیب و ایرادی به مخلوق را در نظام فکری جبری متوجه خالق می کند که آدمی را به این صفت و استعداد آفریده است که می تواند مرتکب لغزش و گناه نیز بشود.

اختیار چنین موضعی از عاشق خالص و بی ریای آدمی به حق ناشی می شود. عاشق است که هر کاری و اراده ای که معشوق کند به چشمش زیباست. اگر جهان تجلی خواست و مشیت خداوندی است، پس خدا که مظهر جمال و کمال است، چیزی زشت و نکوهیده خلق نمی کند. این ادراک و فهم محدود آدمیان با خودپرستی آنان است که سبب می شود در جهان، بعضی امور و جلوه های هستی را زشت و نکوهیده و بعضی دیگر را زیبا و پسندیده ارزیابی کند. در بسیاری از سخنان حافظ و انتقادهای او از گروه دینداران عیب جو، به صراحت یا به کنایه چنین نظرگاهی را می توان دریافت:

عیب مکن به رندی و بدنامی ای حکیم

کاین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم

پیر مغان که حافظ خود را تنها مرید او می داند، به سبب همین عقیده و عشق به خالق و در نتیجه پرهیز از عیب جویی و خرده گیری از دیگران است که محبوب و مقبول حافظ است:

نیکی پیر مغان بین که چو ما بدمستان

هر چه کردیم به چشم کرمش زیبا بود

پیر مغان به خاطر گریز از خودپرستی و عشق به خدا در جهان هیچ نقص و عیبی نمی‌بیند:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

نظر پاک پیر ما، یا پیر مغان، از دل پاک و آینه‌وار او حاصل می‌شود، دلی که زنگ تعلقات دنیوی و خودبینی و حب مال و احترام‌جویی ریاکارانه آن را مکدر و آلوده نکرده است، دلی که آینه‌ای صیقلی است تا چهره معشوق در آن نمایان شود. عشق به این معشوق، شرابی است که او را چنان مست کرده است که نه تنها خاطر او را از جهان و تعلقات آن منصرف کرده، بلکه از خویش و تمایلات نفسانی خود گسسته است. این عشق همان شراب هستی‌سوزی است که دل و نظر را پاک می‌کند و فقدان همین عشق در دینداران دروغین و مدعی دوستی حق است که سبب می‌شود دل و نظر آنان آلوده به خودپرستی و دنیا دوستی گردد.

در جهان شعر حافظ عشق الهی و عشق مجازی را در کنار هم می‌بینیم؛ زیرا که در جهان شعر او، انسان چهره‌ای طبیعی و حقیقی دارد و در همان جایگاهی ایستاده که خدا برایش در میان موجودات تعیین کرده است. به نظر می‌رسد حافظ نیز مثل روزبهان بقلی و بسیاری دیگر عقیده دارد که برای رسیدن به عشق الهی باید از پل عشق زمینی گذشت. حافظ عاشقی را موهبتی می‌داند که میراث فطرت آدمی است، بنابراین چیزی نیست که وقوع آن در اختیار آدمی باشد و بتوان آن را کسب کرد یا نکرد. از این روی نمی‌توان بر انسان به سبب آنچه در آن اختیار ندارد، عیب گرفت و کسی را به سبب عاشقی که در اختیار او نیست نکوهش کرد. آنکه نکوهش می‌کند، ریاکار و متظاهر است، زیرا صفتی را در دیگران نکوهش می‌کند که آن را در خود نیز آشکارا در می‌یابد.

طبیعی است که عشق از نگاه حافظ به معنی شهوت نفسانی نیست و میل مقدسی است که سبب تهذیب و تبدیل صفات مذموم به صفات ممدوح می‌شود.

شاید بتوان گفت آنچه دیوان شعر و غزل‌های حافظ را با دیگر شاعران غزل سرای فارسی متفاوت کرده است، همین نگاه او به انسان در مقام عدل او، یعنی مقامی میان فرشته و حیوان است. تناقضی که در هستی انسان وجود دارد و هم تجربه‌های شخصی و هم ماجرای خلقت آدم در قرآن را تأکید می‌کند، در دیوان حافظ نیز منعکس شده است، به طوری که در هیچ یک از آثار ادبی نمی‌توان تصویری تا این حد واقعی از

انسان را همراه با تأکید بر این تصویر ملاحظه کرد. به علت واقعیت همین تصویر است که دیوان حافظ آینه‌ای است که هر کس در هر مقام و مرتبه و شیوه زیستی می‌تواند تصویر خود را در آن ببیند. حافظ این اندیشه و جهان‌بینی را در صورت و ساختاری گنجانده است که سرشار از موسیقی و ظرایف هنری بدیع و حیرت‌انگیز است که تنوع و تعدد آن را در شعر هیچ یک از شاعران بزرگ ایران نمی‌بینیم. ذوق شگفت‌انگیز و حضور ذهن بی‌مانند حافظ و آشنایی بسیار عمیق او با کل فرهنگ و ادب گذشته ایران سبب شده است که حاصل چهار قرن میراث فرهنگی و ادبی ما در شعر او، در نهایت ایجاز و زیبایی و ظرافت متجلی شود. ساختار غزل‌های حافظ و شیوه بیان و استفاده دقیق از کلمات و ظاهر گسسته ابیات غزل او، در عین پیوند ناپیدا و باطنی آنها و ابهام و ابهامی که از این طریق بر شعر او سایه افکنده، سبب شده است که در بسیاری موارد گذشته از معنی و مدلول قراردادی کلمات، حضور معانی و اشارات دیگری در ذهن خواننده تداعی شود و او را در آستانه یک راز قرار دهد. آشنایی عمیق حافظ با موسیقی و حساسیت ذهنی او نسبت به زنگ و ظنین اصوات و کلمات و آهنگ جملات سبب می‌شود که معانی شعر حافظ با موسیقی متناسب با آن معانی همراه گردد و خواننده معانی را در هاله‌ای از عواطف برانگیخته از موسیقی دریابد و به شدت تحت تأثیر قرار دهد. اگر بگوییم شعر حافظ پدیده‌ای آسمانی و شگفت‌انگیز است که عطش هر ذهن و ذوقی را به فراخور ظرفیت آن سیراب می‌کند، سخنی گزاف نگفته‌ایم.

اگر بگوییم نظرگاه روشن حافظ درباره هستی و سرشت انسان و آن ذوق شگفت‌انگیز، تعلیم جاودانه و ارجمند دعوت به صلح و نیکی و پرهیز از دنیاپرستی افراطی است که شرط امنیت و سعادت جوامع بشری است، حقیقتی را گفته‌ایم که در شعر حافظ تجلی ابدی دارد:

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون

نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

پانویس:

* استاد پژوهشگاه فرهنگ و علوم انسانی تهران.